

## نقش علیقلی خان شاملو و مناصب وی در دربار صفوی و سرانجام او

حرمت جعفری کلکناری<sup>۱</sup>

### چکیده

علیقلی خان شاملو از رجال معروف عصر صفوی بود. چنان اقبالش بلند گشت که با خاندان صفوی وصلت نمود و از طرف شاه اسماعیل دوم صفوی امیرالامرای هرات گشت، و بعد از مرگ ناگهانی شاه اسماعیل دوم از طرف شاه محمد خداپسند عنوان لسه و نایب السلطنه شاهزاده عباس میرزا را کسب نمود، به برکت وجود و نفوذ وی در دربار قزوین، طایفه شاملو به مقامات عالی رسیدند. سرانجام، طی منازعات سیاسی با رقیبان خود، خصوصاً مرشد قلی خان استاجلو، جان خود را در این راه باخت.

**واژگان کلیدی:** شاه اسماعیل دوم صفوی، امیرخان ترکمان، درویش خان، عباس میرزا، علیقلی خان، مرتضی قلی خان پرنساک، مرشد قلیخان (استاجلو)، مهدعلیا.

---

۱- عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ساری

## مقدمه

علیقلی خان شاملو یکی از رجال سیاسی و نظامی تأثیرگذار دولت صفوی بوده است. پدر بزرگش درویش خان به هنگام سلطنت شاه اسماعیل اول صفوی مقام سپهسالاری داشت و علیقلی خان همچون جدش در حکومت شاه طهماسب اول صفوی از نظامیان ارشد سپاه وی بود. بعد از مرگ پادشاه صفوی و به حکومت رسیدن شاه اسماعیل دوم صفوی مفتخر شد با خاندان صفوی وصلت نماید، به برکت این ازدواج شاه اسماعیل دوم ضمن دادن امیرالامرای هرات، وی را مأمور کشتن شاهزاده عباس میرزا، که در آن خطه به سر می‌برد، نمود. پس از عزیمت به آن دیار قبل از آنکه قصد خود را عملی سازد، خبر رسید که پادشاه صفوی درگذشت، خان شاملو این حادثه را به فال نیک گرفت و خود را لله و نایب السلطنه عباس میرزا خواند و با رقیبان خود چون مرشد قلی خان استاجلو و مرتضی قلی خان پرناک ترکمان در عرصه سیاست به رقابت برخاست. پس از منازعات و مصالحات مکرر چون سرانجام در جنگ سوسفید، مرشد قلی خان وی را شکست داد، از سر ناچاری به خان ازبک پناه برد و عبدالله خان ازبک را تشویق به تصرف خراسان نمود؛ اما آتشی را که برافروخته بود، سرانجام دامن گیر خودش شد و جانش را در این راه گذاشت.

## علیقلی خان شاملو (مقتول به سال ۹۹۷ هـ.ق)

علیقلی خان اعظم شاملو پسر سلطان حسین خان شاملو و نوه درمیش خان پسر عبدی بیگ شاملو بود، که جدش درمیش خان به انیس الحضرت موسوم بود و در دل شاه اسماعیل اول صفوی جای و مقامی بلند داشت (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴/۵۲). بعد از جنگ چالدران تقریباً سرکوبی‌های شورشیان و گوشمالی حکام نواحی، به دست وی انجام می‌گرفت.

به سال ۹۲۷ هـ.ق، از جانب شاه اسماعیل اول مأمور برگردانیدن طهماسب میرزا،

که حکمران خراسان شده بود، گردید و سپس لله مخصوص سام میرزا حاکم جدید خراسان شد. به هنگام عزیمتش به خراسان شاه اسماعیل برای وی حکمی صادر کرد که مضمون آن چنین بود:

«... آنکه امر او اعیان خراسان بدانند که درمیش خان را نسبت به دول بی زوال، رتبه فرزندی حاصلست و بنا بر عاطفت پادشاهی نسبت به مردم خراسان زمام اختیار آن مملکت و عزل و نصب حکام در قبضه اقتدار و انامل اختیارش نهادیم. این حکم بیان از آن دارد که خاندان شاملو چقدر در دل شاه جوان جای داشتند. مرگ درمیش خان را به قولی در سال ۹۳۱ هـ. ق، و به قولی دیگر در سال ۹۳۳ هـ. ق، نوشته‌اند (جهانگشای خاقان، ۱۹۸۶: ۲۲).

علیقلی نوه وی نخست در دربار شاه طهماسب اول صفوی در بیشتر جنگ‌ها منصب سپهسالاری داشت (سیوری، ۱۳۷۱: ۷۱ و براون، ۱۳۶۹: ۴/۶۵) پس از فوت شاه طهماسب اول و به سلطنت رسیدن شاه اسماعیل دوم صفوی، در آغاز رمضان سال ۹۸۵ هـ. ق مقام خانی یافت و شاه اسماعیل دوم خواهر خود زینب بیگم را که دختر پنجم شاه طهماسب اول صفوی از بطن حوری خانم گرجی معروف به آنا خانم بود، به عقد ازدواج علیقلی‌خان شاملو درآورد. (نویسی، ۱۳۶۴: ۱/۱۶) و به علیقلی بیگ گورگان شاملو مفتخر و نیز به حکومت هرات و امیرالامرای خراسان منصوب گشت. اما ازدواج علیقلی‌خان با زینب بیگم هرگز تحقق نیافت، زیرا پس از مرگ ناگهانی شاه اسماعیل دوم کشور گرفتار آشوب و خراسان نیز دچار اغتشاش گردید. به همین سبب، و نیز به خاطر پاره‌ای مصالح دیگر، سلطان محمد خدابنده از فرستادن خواهرش بدان منطقه پر آشوب خودداری کرد (فلسفی، ۱۳۶۴: ۱/۱۱۸ و الحسینی القمی، ۱۳۶۹: ۱۳۹).

به اعتقاد پیترو دل‌واله «زینب بیگم بسیار خیر و بلند نظر و در دستگاه شاه عباس اول صاحب نظر بود و در سال ۱۰۵۱ هـ. ق، در عصر سلطنت شاه صفی درگذشت

(دلاواله، ۱۳۷۰: ۴۶۳).

اما علیقلی خان شاملو به دستور شاه اسماعیل دوم راهی هرات شد و طی حکمی مأمور کشتن شاهزاده عباس میرزا که در آن خطه به سر می‌برد، گردید. ولی آن سردار، خود مایل به کشتن عباس میرزا نبود، زیرا مادرش خانی خان خانم، که خواهر حسین بیگ، وزیر شاهزاده حمزه میرزا بود، در حرمسرای شاه محمد خدابنده به عنوان قابله و دایه حمزه میرزا و عباس میرزا و سایر فرزندان شاه خدمت می‌کرد و نمک پرورده آن خاندان بود و نیز جمعی دیگر از اعیان و امیران طایفه شاملو هم در خدمت شاه و شاهزاده، مقامات عالی داشتند و به همین سبب محسود امیران ترکمان و تکلو بودند، از جمله امیرخان ترکمان امیرالامرای آذربایجان. به همین سبب پس از آنکه در آغاز رمضان سال ۹۸۵ هـ. ق، چند روز پیش از مرگ شاه اسماعیل دوم از قزوین به عزم خراسان بیرون آمد، و در حرکت شتاب نکرد و در روز چهارشنبه بیست و ششم آن ماه به هرات رسید (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۳۴: ۱/۱۵۶). اما چون مورد توجه خاص شاه اسماعیل دوم قرار گرفته و به مقام خانی و منصب بزرگ امیرالامرای خراسان رسیده و به افتخار و صلت با خانواده صفوی نائل آمده بود، جز اطاعت امر آن پادشاه چاره‌ای نداشت و مصمم بود که پس از ورود به شهر هرات، دستور نهایی شاه اسماعیل دوم را به انجام برساند و در هرات مأموریت خویش را با برخی از نزدیکان حرم در میان گذاشت. مادرش به عنوان اینکه کشتن کودکی از فرزندان پیغمبر در شب بیست و هفتم رمضان شایسته نیست، او را در آن شب از اجرای حکم شاه بازداشت؛ و به اعتقاد برخی از نویسندگان کسی که علیقلی خان را از کشتن شاهزاده منصرف نمود، همسرش جان آغا خانم دختر مراد بیگ ترکمان بود (هینتس، ۱۳۶۱: ۱۰۶).

شب و روز دیگر هم، شب و روز جمعه بود و کشتن شاهزاده باز به تأخیر افتاد. روز شنبه و یکشنبه نیز چون روز عید فطر بود، شادی و سرور عید را با چنان کار نامطبوع غم‌انگیزی تلخ نکردند. روز دوم شوال علیقلی خان شاملو مصمم بود که شب

فرا رسد، عباس میرزا را مسموم کند، ولی عصر همان روز سلطان محمود بیگ از ملازمان وی که به دستور پدرش سلطان حسین‌خان شاملو مأمور شده بود تا توسط چاپاری خبر مرگ شاه اسماعیل دوم را به هرات برساند که با آن مژده جان بخش، عباس میرزا از مرگ حتمی نجات یافت (نویسی، ۱۳۶۴: ۱/۲۰۳).

علیقلی‌خان به محض رسیدن خبر مرگ شاه اسماعیل دوم، مجلس جشنی در باغ مراد هرات فراهم ساخت و در آن مجلس عباس میرزا را بر دوش گرفت و خود را لله و سرپرست شاهزاده معرفی کرد و بی‌درنگ کس به پایتخت فرستاده تا مژده سلامت عباس میرزا را به پدر و مادر وی برساند (هیئتس، ۱۳۶۱: ۱۰۶).

همین که خبر سلامت عباس میرزا به قزوین رسید، شاه محمد خدابنده و مهد علیا مصمم شدند که او را از هرات به پایتخت ببرند تا به بهانه او فتنه ای در خراسان ایجاد نشود. مهد علیا به وسیله آقا نظر غلام قدیمی پدر خود عبدالله خان که پس از مرگ پدر ملکه، حذف در دربار قزوین خدمت می‌نمود و مورد احترام شاه و درباریان بود، طی حکمی که برای علیقلی‌خان فرستاد، دستور داد تا وسایل حرکت شاهزاده عباس میرزا را به پایتخت فراهم سازد (فلسفی، ۱۳۶۴: ۶۴-۶۲/۱)، اما همین که این خبر در خراسان منتشر شد، سرداران قزلباش و حکام نواحی مختلف آن سرزمین که بیشتر از طوایف استاجلو و شاملو بودند، برای اینکه در برابر قدرت نمایی و نفوذ سران طوایف، مخصوصا ترکمان و تکلو در دربار قزوین حربه‌ای داشته باشند، با فرستادن عباس میرزا مخالفت کردند و علیقلی‌خان به تحریک ایشان از اجرای دستور شاه خودداری کرد (اسکندر بیک ترکمان، ۱۳۳۴: ۱/۱۸۸).

در واقع، آقا نظر غلام که از این مأموریت خود نتیجه ای نگرفت، به قزوین بازگشت و آنچه شنیده بود، به عرض رسانید.

بهانه امرای خراسان این بود که چون آن سرزمین از آغاز دولت صفوی در معرض حمله پادشاهان ازبک بوده است، به همین سبب، همیشه یکی از شاهزادگان

بزرگ را به هرات می فرستاده‌اند، تا وجود وی موجب اتحاد و اتفاق حکام و سایر مأموران مختلف دولت در خراسان گردد و با فرمانروایی او، رقابت و اختلاف و منازعات طوایف از میان برخیزد. آنها می گفتند که اگر عباس میرزا به پایتخت رود، اختلافات و منازعات دیرینه طوایف قزلباش از نو ظهور خواهد کرد و چون ایشان به رقابت با یکدیگر مشغول شدند، میدان ترکتازی دشمنان بی مبارز خواهد ماند، خصوصاً مرشد قلی خان استاجلو حاکم خواف و باخزر، در نگهداشتن عباس میرزا اصرار فراوان داشت، و با علیقلی خان پیمان بست که در این خصوص از او پشتیبانی کند (فلسفی، ۱۳۶۴: ۱/۴۳).

مهد علیا از اینکه علیقلی خان و سرداران خراسان از قبول فرمان شاه سرپیچیده‌اند سخت در غضب شد و در صدد برآمد که خان شاملو را از حکومت هرات و امیرالامرای خراسان بردارد، و آن مقام را به مرتضی قلی خان پرناک ترکمان حکمران مشهد دهد. در همان حال، سلطان حسین خان شاملو پدر علیقلی خان را که حکمران پایتخت و از ارکان دولت صفوی بود، مورد عتاب ساخت و تهدیدات سخت کرد. سلطان حسین خان شاملو ناچار متعهد شد که خود به خراسان رود و عباس میرزا را به قزوین آورد. برای انجام این امر سه ماه مهلت خواست. ملکه درخواست وی را پذیرفت و به شرط اینکه اگر نتوانست شاهزاده را از دست پسر بیرون آورد، خود نیز در خراسان بماند و دیگر به دربار نیامد. (همان جا)

سلطان حسین خان شاملو به هرات رفت و مکرر با پسر خود گفتگو کرد، ولی چون بیشتر سرداران و حکام خراسانی به تسلیم شاهزاده عباس میرزا مخالف بودند، کاری از پیش نبرد. مرشد قلی خان استاجلو از ترس آنکه مبادا علیقلی خان به اصرار پدر به تسلیم عباس میرزا راضی شود، گروهی از سرداران را در سبزوار گرد آورد و به علیقلی خان پیغام فرستاد که اگر شاهزاده عباس میرزا را به دست حسین خان شاملو دهد، ایشان در سبزوار سر راه بر او خواهند گرفت و از بردن عباس میرزا به قزوین جلوگیری

خواهند کرد (یوسف جمالی، ۱۳۶۴: ۴۵ و اسکندر بیک ترکمان، ۱۳۳۴: ۲۰۹). سلطان حسین خان شاملو چون ماندن در هرات را بی فایده دید، ناچار به سبزوآر آمد، تا مگر مرشد قلی خان استاجلو و یاران او را رام کند، اما هنوز یک روز از ورودش به سبزوآر نگذشته بود که معلوم شد مهد علیا را جمعی از امیران قزلباش که از تحکم مهد علیا متوهم بودند، به جرم اینکه با عادل‌گرای خان تاتار برادر خان کریم قاب عشق باخته، در جمادی اول سال ۹۸۷ هـ.ق، به وسیله امیران قزلباش در قزوین به قتل رسانیدند. در همان حال نیز از دربار قزوین به او نوشتند که از آوردن عباس میرزا به پایتخت منصرف گردد، خود به قزوین باز آید (حسینی استرآبادی، ۱۳۶۴: ۱۴۳ و طاهری، ۱۳۴۵: ۲۸۰).

پس از اینکه خبر کشته شدن خیرالنساء بیگم (مهد علیا) به خراسان رسید، امیران شاملو و استاجلو پیش از پیش به یکدیگر نزدیک و متفق شدند، زیرا می دانستند که زمام حکومت مرکزی در دست سرداران تکلو و ترکمان است و اگر باهم یکدل و موافق نباشند، در برابر دشمنان پایداری نمی توان کرد. پس جملگی، بجز مرتضی قلی خان پرناک ترکمان حکمران مشهد و اتباع وی، علیقلی خان را به خانلر خانی و ریاست انتخاب کردند و خود را فرمانبردار وی شمردند. (منجم، ۱۳۶۶: ۴۶ و میراحمدی، ۱۳۶۹: ۲۲۶)

پدر علیقلی خان سلطان حسین خان بعد از کشته شدن مهد علیا از خراسان به قزوین مرکز حکومت خود بازگشت، ولی همین که خبر حرکت حکمران تازه به آن شهر رسید، طرفداران و ملازمانش وی را رها کردند و به استقبال اسماعیل قلی خان جانشین وی شتافتند.

سلطان حسین خان ناچار از قزوین به اردبیل گریخت و برای اینکه جان خود را از خطر برهاند، در مقبره شیخ‌صفی‌الدین متحصن شد، اما پس از اندک زمانی دشمنان او را به حيله از آنجا به‌در آوردند، و توسط فردی بنام شاه بیگ از طایفه شیخاوند،

ناجوانمردانه به هلاکت رسید (هوشنگ مهدوی، ۱۳۴۹: ۴۹).

مادر علیقلی خان که پیش از این ذکرش آمد، دایه حمزه میرزا و عباس میرزا و مورد توجه خاص آن دو شاهزاده بود. این زن در این تاریخ در حرمسرای شاه محمد خدابنده به سر می‌برد بعد از کشته شدن مهدعلیا به جای مادر از حمزه میرزا نگهداری می‌کرد. سرداران ترکمان و تکلو به بهانه اینکه چون علیقلی خان سر از اطاعت شاه و شاهزاده پیچیده، بی محابا به حرامسرای رفتند و زن بی‌گناه را و همچنین دایی خان شاملو و جمعی از سران شاملو و استاجلو را کشتند.

علیقلی خان شاملو چون در خراسان از کشته شدن پدر و مادر و بستگانش آگاه شد، آشکارا علیه دربار قزوین قیام کرد و عباس میرزا را رسماً به سلطنت برداشت. شاه محمد خدابنده که از این واقعه توسط مرتضی قلی خان پرنسک اطلاع یافت، عازم خراسان گردید و به محاصره هرات همّت گماشت، لکن محاصره هرات به طول انجامید و چون گروهی از سرداران بزرگ قزلباش، خصوصاً رؤسای طوایف شاملو و استاجلو مایل به جنگ نبودند، کاری از پیش نمی‌رفت. سرانجام شاه محمد خدابنده با شرایطی مبنی بر اینکه تا شاه محمد زنده است هیچ یک از دو شاهزاده حمزه میرزا و عباس میرزا درصدد پادشاهی بر نیایند و سگّه و خطبه به نام خود نکنند، و دیگر اینکه تا شاه محمد زنده است، حکومت عراق و ولایت غربی و جنوب ایران با حمزه میرزا و حکومت خراسان با عباس میرزا باشد، مصالحه کرد، و با شنیدن خیر عزیمت قوای عثمانی به فرماندهی فرهاد پاشا به سمت ایران، به سوی عراق حرکت کرد. در همان حال مرتضی قلی خان ترکمان حکمران مشهد را که از رقیبان سرسخت علیقلی خان، بود از حکمرانی مشهد معزول و به حکومت استرآباد و دامغان و بسطام مأمور ساخت و حکومت مشهد را به سلیمان خان استاجلو، که از بزرگ‌زادگان آن طایفه و نوه خواهر شاه طهماسب اول بود تفویض نمود (اعتماد السلطنه، ۱۳۶۴: ۱۷۷).

پس از مراجعت سلطان محمد خدابنده از خراسان به سوی قزوین، مرشد قلی خان



به بهانه زیارت، در آغاز سال ۹۹۳ هـ.ق، به مشهد رفت و چون سلیمان خان استاجلو هنوز قدرت و نفوذ کافی نداشت، در اندک زمانی به تدبیر، دست او را از حکومت مشهد کوتاه کرد و خود در آن ولایت به حکمرانی پرداخت. پس از تصرف مشهد، ولایات اطراف آن را نیز به آسانی گرفت و حکومت نواحی خواف و باخزر و تربت و ولایاتی را که تازه گرفته بود، میان سرداران استاجلو و هواداران و اتباع خویش قسمت کرد. بدین ترتیب، قسمت بزرگی از خراسان هم به تصرف طرفداران شاهزاده عباس میرزا درآمد و بر قدرت و اعتبارش افزوده گشت. امیران شاملو از قدرت مرشد قلی‌خان در مشهد و نیز رابطه دوستانه او با دربار قزوین بیمناک شدند و بدین سبب بود که اختلاف میان علیقلی خان شاملو و مرشد قلی خان استاجلو آغاز شد (فلسفی، ۱۳۶۴: ۱/۷۷).

این اختلاف روز به روز شدیدتر می شد. آنچه جنگ بین دو رقیب را حتمی نمود، به اسارت درآمدن حاکم قهستان، به نام سلطانعلی خلیفه، به دست علیقلی‌خان بود که جنگ را شعله ور ساخت و مرشد قلی خان برای نجات جان سلطانعلی خلیفه با محدود سپاهی به قصد مقابله با خان شاملو، به ترشیز رفت و در یک فرسنگی محلی به نام مغان فرود آمد. مرشد قلیخان چون دانست که این سواران محدود از عهده خان شاملو بر نمی آیند، از جنگ منصرف شد و کوشید تا از طریق ریش سفیدان، با خان شاملو از در مصالحه درآید و تقاضای آزادی سلطانعلی خلیفه را بنماید.

علیقلی خان به تقاضای وی پاسخ مثبت داد و سلطانعلی خلیفه را آزاد نمود، و تصمیم گرفت تا چند تن از سران شاملو را برای مذاکره صلح به اتفاق خواجه افضل وزیر خود، به اردوی خان استاجلو بفرستد، اما خواجه افضل از ترس جانش چون پیش از این طی تروری ناموفق، قصد جان مرشد قلیخان را کرده بود، از رفتن نزد وی امتناع ورزید. اما همچنان آتش فتنه را دامن زد، و تنها نتیجه ای که از رایزنی گرفته شد، آزادی حاکم قهستان بود. بی‌گمان حریفان هر یک به نفع خود به حمله پرداختند و

فرمان جنگ دادند. سرانجام، پیروزی از آن مرشد قلی‌خان گردید و عباس میرزا در شعبان ۹۹۴ هـ. ق، به اردوی خان استاجلو منتقل شد. پس از این پیروزی، بلافاصله خان استاجلو در کوه سنگی مشهد مجلسی رسمی آراست و جلوس عباس میرزای چهارده ساله را به پادشاهی اعلام داشت، و خود را رسماً لله و وکیل شاه و نایب‌السلطنه خواند (نوایی، ۱۳۶۴: ۱/۲۷)

در همین زمان، حمزه میرزا و شاه محمد با سپاه عثمانی در تبریز در جنگ بودند. به همین سبب، خان استاجلو با خاطر آسوده بر قسمت بزرگی از خراسان به فرمانروایی پرداخت. حمزه میرزا طی پیروزی اولیه، سرانجام از سردار عثمانی شکست خورد ولی در اندک زمانی در جنگ با پاشای ایروان و سلماس پیروز گردید. به فرمان وی محمدخان تخماق، تبریز و لهراسب خان، تفلیس را در محاصره گرفتند، و ضمناً در نظر داشت که فرزند خود، حیدر میرزا، را به سفارت دربار عثمانی بفرستد تا با عقد قراردادی از نفوذ بیشتر ترکان عثمانی جلوگیری کند و سرزمین‌های ایرانی را باز پس بگیرد، لذا کشندگان مهد علیا دانستند اگر خیال حمزه میرزا از جانب عثمانی آسوده شود، درصدد انتقام قاتلان مادر برخواهد آمد. لذا پیش دستی کردند و شاهزاده را در بیست و چهارم ذی الحجه سال ۹۹۴ هـ. ق، در یک منزلی گنجه توسط جمعی از امرای ترکمان و افشار به قتل رساندند. چون این خبر به خراسان رسید، امرای خراسان به همراهی عباس میرزا از مشهد به قصد قزوین حرکت کردند تا هم امرای باغی را تنبیه کنند و هم خیالی را که از دیرباز در پادشاه کردن عباس میرزا، مخدوم خود داشتند، به کرسی عمل بنشانند (نوایی، ۱۳۶۴: ۱/۲۰۴). اما علیقلی خان شاملو پس از شکست نابه‌هنگام، که بنیان قدرت و فرمانروایی یکباره فرو ریخت، به هرات مقرر حکومت خود بازگشت. با آنکه خان استاجلو بار دیگر از در دوستی با علیقلی خان درآمد، و در نامه‌های دوستانه خود به تجدید اتحاد و اتفاق اظهار دوستی اشتیاق نمود، اما علیقلی خان از غرور و حسادت، دوستی او را نپذیرفت. ولی چون در همان حال از حمله

رقیب می‌ترسید و از جانب شاه محمد خدابنده و دربار قزوین امید به مددی نداشت، از راه اضطراب بی‌اندیشه و تأمل به کار خیانت‌آمیز و ننگینی دست زد، که بعد از آن ناگزیر جان خویش را در راه جبران آن گذاشت؛ بدین معنی که طی ارسال نامه و سفیرانی نزد خان ازبک، عبدالله خان، وی را تشویق به تصرف خراسان کرد و به وی وعده همکاری داد. خان که تصرف خراسان از آرزوهای دیرینه‌اش بود، خواست علیقلی خان را به فال نیک گرفت و به سال ۹۹۶ هـ. ق، به خراسان حمله نمود (سیوری، ۱۳۷۱: ۷۴)

اما بعد از مدتی علیقلی خان از کرده خود پشیمان شد، ناگزیر به دفاع از قلعه هرات برآمد، و در واقع در مقابل خان ازبک به قلعه داری و دفاع پرداخت. بعد از سیزده ماه مقاومت و محاصره سرانجام خان شاملو به همراه خواجه افضل وزیر خود و پسرش دورمیش خان و چندتن از نامداران طایفه شاملو و دیگر همراهان خود تسلیم خان ازبک شد. با توجه به اینکه از طرف خان ازبک امان نامه گرفته بودند، به تحریک عبدالؤمن خان پسر عبدالله خان ازبک، در باغ زاغان شهر هرات، در اواخر ربیع الاول سال ۹۹۷ هـ. ق، ازبکان او را به خیانت کشتند (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۰: ۵۷۸).

جسد علیقلی خان دو سال بعد، به فرمان شاه عباس از هرات به مشهد انتقال یافت و در آنجا به خاک سپرده شد.

لازم به ذکر است که همسر علیقلی خان به نام جان آغاخانم، که دختر مراد بیگ بایندری ترکمان بود، در هرات به خدمت عباس میرزا مشغول بود. پس از شکست علیقلی خان در جنگ سوسفید به دست خان استاجلو و عباس میرزا افتاد و هرگز عباس میرزا را ترک نکرد. پس از اینکه شاهزاده، به پادشاهی رسید، مورد احترام و اعتماد شاه و کدبانوی گیس سفید حرم شاه گردید و شاه عباس ایشان را همیشه «ننه‌ام» خطاب می‌کرد و عزیز و محترم می‌داشت. سرانجام، این زن محترمه در بیست و پنجم رمضان ۱۰۳۲ هـ. ق، در مازندران درگذشت و به فرمان شاه عباس جسدش به کربلا برده شد (سیوری، ۱۳۷۱: ۷۴)

علیقلی خان علاوه بر آنکه مرد سیاسی نظامی بود، در شعر و ادب نیز صاحب ذوق بود و غزل را خوب می سرود و دیوانی شامل هزار بیت ترتیب داده و در شعر «اعظم» تخلص می نمود. (نفیسی، ۱۳۴۴: ۲/۶۷۷ و صفا، ۱۳۶۹: ۵/۳۶۲).

### نتیجه گیری:

هرج و مرج و نابسامانی‌های سیاسی و نظامی بعد از شاه اسماعیل دوم (۹۸۵-۹۸۴ق) و فقدان اقتدار لازم مقام سلطنت در دوران شاه محمد خدابنده (۹۹۶-۹۸۵ق) موجبات اقتدار پیش از پیش امرای قزلباش را فراهم نموده بود. از اینرو ایشان توانستند برای یک بار دیگر در به سلطنت رساندن یکی از صفویان اعمال نظر نمایند. اما تجربیات شاه عباس از این دوران پرآشوب وی را بر آن داشت تا در طی دوران سلطنت خود (۱۰۳۸-۹۹۶ق) قدرت سیاسی و نظامی امرای قزلباش را محدود نماید.

Archive of SID

## کتابنامه

- ۱- آگرا نتوسکی، م. و دیگران، ۱۳۵۹، *تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز*، ترجمه کیخسرو و کشاورز، تهران، انتشارات پویش.
- ۲- اعتمادالسلطنه، محمد حسن. ۱۳۶۴، *تاریخ منتظم ناصری*، به تصحیح دکتر اسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب.
- ۳- اقبال آشتیانی، عباس و عاقلی باقر. ۱۳۸۰، *تاریخ ایران پس از اسلام*، تهران، نشر نامک.
- ۴- الحسینی خورشاه بن قباد. ۱۳۷۵، *تاریخ ایلچی نظام شاه*، تصحیح دکتر محمدرضا نصیری، تهران، انجمن آثار و مفاخر ملی.
- ۵- الحسینی القمی، قاضی احمد بن شریف الدین الحسین. ۱۳۵۹، *خلاصه التواریخ*، به تصحیح احسان اشراقی، تهران، دانشگاه تهران.
- ۶- براون، ادوارد. ۱۳۶۹، *تاریخ ادبیات ایران از صفویه تا عصر حاضر*، ترجمه بهرام مقدادی و تحشیه و تعلیق ضیالالدین سجادی و عبدالحسین نوایی، تهران، انتشارات مروارید.
- ۷- پیترودلاواله. ۱۳۷۰، *سفرنامه*، ترجمه شعاع الدین شفا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۸- حسینی استرآبادی، سید حسین بن مرتضی. ۱۳۶۴، *از شیخ صفی تا شاه صفی*، از تاریخ سلطانی به اهتمام احسان اشراقی، تهران، انتشارات علمی.
- ۹- خواند میر. ۱۳۵۳، *تاریخ حبیب السیر*، زیر نظر محمود دبیر سیاقی، تهران، انتشارات کتابفروشی خیام.
- ۱۰- سیوری، راجر. ۱۳۸۰، *در باب صفویان*، ترجمه رمضان علی روح الهی، تهران، نشر مرکز.
- ۱۱- سیوری، راجر. ۱۳۷۱، *تاریخ ایران عصر صفوی*، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران، انتشارات سحر.
- ۱۲- صفا، ذبیح الله. ۱۳۶۹، *تاریخ ادبیات ایران*، تهران، انتشارات فردوس.
- ۱۳- طاهری، ابوالقاسم. ۱۳۴۵، *تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران*، از مرگ تیمور تا مرگ شاه

- عباس اول، تهران، مؤسسه انتشارات فرانکلین.
- ۱۴- فلسفی، نصرالله. ۱۳۶۴، *زندگانی شاه عباس اول*، تهران، انتشارات محمدعلی علمی.
- ۱۵- منشی ترکمان، اسکندریک. ۱۳۳۴، *عالم آرای عباسی*، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۱۶- مهدوی، عبدالرضا. ۱۳۴۹، *تاریخ روابط خارجی ایران*، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۱۷- میر احمدی، مریم. ۱۳۶۹، *تاریخ سیاسی اجتماعی ایران در عصر صفوی*، تهران، چاپخانه سپهر.
- ۱۸- نفیسی، سعید. ۱۳۴۴، *تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری*، تهران، کتابفروشی فروغی.
- ۱۹- نوایی، عبدالحسین. ۱۳۶۴، *ایران و جهان، تهران، هما*.
- ۲۰- نوایی، عبدالحسین. ۱۳۶۸، *شاه طهماسب صفوی (مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های تفضیلی)*، تهران، انتشارات ارغوان.
- ۲۱- نوایی، عبدالحسین. ۱۳۸۵، *روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه*، تهران، انتشارات سمت.
- ۲۲- نویسنده نامعلوم. ۱۳۴۹، *عالم آرای شاه اسماعیل*، به کوشش علی اصغر منتظرالصاحب، تهران، نشر و ترجمه کتاب.
- ۲۳- نویسنده نامعلوم. ۱۹۸۶، *تاریخ جهانگشای خاقان*، مقدمه و پیوست‌های دکتر الله دتا. مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد.
- ۲۴- والتر هیتس. ۱۳۶۱، *شاه اسماعیل دوم صفوی*، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۵- یوسف جمالی، محمدکریم. ۱۳۶۴، *زندگانی شاه اسماعیل اول (با نگرشی به خصوصیات جسمی، روحی، ذوقی، اخلاقی، مذهبی و روابط با دول خارجی)*، تهران، انتشارات محتشم کاشانی.